

چکیده:

این مقاله به مقایسه جلوه‌های مختلف درخس در شعر راجع کرمانی و باذل مشهدی پرداخته است.

تعداد گوی در شعر این دو شاعر از نومن بهشتن و شهود لبتدلی آماز می‌شود و آرام آرام محیق‌تر و روشن‌تر می‌گردد تا جایی که درخس در شعر آغان و به عصومن در شعر شاعر کرمانی، بادآور درخس کبهانی، درخس آسوریکه، لیلله آهین برهجا، درخس آکش و سرو کاشمر می‌شود.

با تأمل در رازها و رمزهای شعر راجع می‌توان نحوه انتقال حماسه پهلوانی را به حماسه عرفانی - مذهبی مشاهده کرد و شاهد بتولن وی را حماسه‌بخش حقایق رمزی و تئلی حکمه لبرن باستان در لفق معنویه مصرفه اسلامی سن از سهروردی به شمار آورد.

مهدخت پورخالقی چترودی
دانشگاه فردوسی

مقایسه جلوه‌های درخت و ارزشهای فرهنگی آن در شعر مآبمانعلی راجی و باذل

منتقد در تعبیر نمادین اثر هنری موفق به کشف جنبه‌هایی از آن اثر می‌شود که شاید بر خود هنرمند نیز پوشیده بوده است.
دهریا اسکالونی منتقد ادبیایی

موضوع این مقاله مقایسه جلوه‌های پرشکوه درخت و ارزشهای فرهنگی و نمادین آن در شعر مآبمانعلی راجی کرمانی و باذل مشهدی است.^۱ تلاشی است برای پیوند نخل بارور و سر به فلک برده فرهنگ اسلام و سرو سرافراز فرهنگ ایران پیش از اسلام. کنجکاوی در این باب نیز قصه دیروز و امروز نبوده است. ریشه در ایام کودکی

۱ در مقاله حاضر اشارات و ارجاعات به شعر راجی و باذل ناظر است به منابع زیر: مآبمانعلی راجی کرمانی؛ حمله حیدری، به سعی و اهتمام رحیم مشتاقی، شرکت مطبوعات اصفهان، بی‌تا؛ میرزا محمدرفیع بن محمد مشهدی متخلص به باذل؛ حمله حیدری، مؤسسه چاپ و انتشارات علمی، بی‌تا.

نگارنده دارد. ریشه در گذار از کوجه باغهای پرفسفاى «چترود» و بالا رفتن و پایین آمدن از درختهای باغ عمو - رحمة الله علیه - و حضور صادقانه و کودکانه در مراسم نخل گردانی و عزاداری سالار شهیدان در زیر دو چنار سربرافراشته «الله» و «ملا» در بالاده و پایین ده و فرا گرفتن قرآن و گوش جان سپردن به آهنگ ملایم تلاوت آیات «واللّٰتین و الزّیتون» در مکتب خانه آن بانوی بزرگوار - رحمة الله علیها - در جوار چنار ملاکه «هر ورقش دفتری است معرفت کردگار».

بحث و گفت و گو در زمینه پدیده‌ها و آثاری که قدمت آنها برابر عمر انسان و بلکه بیشتر از آن است و نیز کوشش برای به یاد آوردن فرهنگی که در بردارنده رازهای زندگی است، بسیار دشوار می‌نماید؛ اما اگر با دل آگاهی همراه شود دلکش است و دلنشین.

هیچ ملّتی را نمی‌توان شناخت و به ژرفای اندیشه‌های او دست یافت مگر آن که ریشه‌های باورمندیهایی او را در نمادهایی که در فراسوی حافظه آن ملّت جایگزین شده است با بصیرت و دل آگاهی دریافت. بدون آشنایی و شناخت نمادهایی که در آثار هنری کار و ویژه - نقش حیاتی دارند، فرا یافت آن آثار ناقص و شاید ناممکن است.

درخت در نمادشناسی اسطوره‌ای جهان یکی از پیچیده‌ترین و ناشناخته‌ترین نمادهاست و در باور بسیاری از مردم جهان، نماد حیات گیتی و در کهنترین تصویرش رمز آفرینش عالم هستی است. به همین جهت کیهان به شکل درخت عظیمی تصور شده که خود را در فواصل معین تجدید می‌کند. یعنی نوزایی جهان به گونه‌ای نمادین به حیات درخت تشبیه شده است. از طرفی درخت نماد جوانی، رشد، زاینده‌گی، جاودانگی، معرفت، ثمربخشی، پیوند آسمان و زمین، زادن، بودن، شدن، رستاخیز و در یک کلام نماد و تصویر مثالی انسان است و اصلاً در باور مردم ابتدایی زن را با درخت پیوندی دیرینه است. پیوند باروری و زادن. بر اساس این باور آدمی میوه درخت هفت شاخه‌ای است که به دست زنی که ته‌اش از پوسته بدنه درخت بیرون آمده، تغذیه می‌شود.^۱

گر بپذیریم که نماد نمایش بی‌انتهای در تصویری کوچک اما نامحدود است و ارزش نمادین هر چیز نتیجه باورهای جمعی و ناخودآگاه قومی است و اگر هنر را تجلیگاه اندیشه‌ها و اعتقادات و باورها و حدّ مشترک همه انسانها و مایه گرفته از فرهنگ ملت‌ها و گستره ناخودآگاهی قومی آنها بدانیم و این شعار گرهارد هاپتمان (Gerhard Hauptman)، نمایش نامه‌نویس آلمانی، را به یاد آوریم که می‌گفت: شعر از کلماتی ساخته می‌شود که طنین کلمات بدوی و آغازین (نمادها - کهن نمونه‌ها) را دارد، می‌توان ادعا کرد که در چشم‌انداز فراخ، روشن، پرشکوه و پرده‌گشا و راز‌نمای شعر ملامانعلی راجی کرمانی و باذل مشهدی، دو شاعر بزرگ و ستایشگر مولا علی^{علیه السلام}، درخت نمادی است از تداوم حیات، نامیرایی، جاودانگی، رستاخیز و نمودار رویش، رشد، بالندگی و ثمردهی و حامل پیام سربلندی، مقاومت، ایستادگی، رادی و ... و این همه را می‌توان نجیبانه و ملایم از زبان خود درخت، در شعر آنها شنید و دل به اسرار آن سپرد.

تصاویر زیبایی که این دو شاعر - به‌خصوص ملای کرمانی - از درختان گوناگون در شعر خویش به وجود آورده‌اند، بازگوکننده نگرشهای عمیق فرهنگی آنان در پدیده‌ای از پدیده‌های هستی است. بنابراین، هم بیانگر تقدسند و هم نشانه زیبایی.

نمادگرایی و تصویرگری در شعر آنها از نوعی بینش و شهود ابتدایی و بدوی که در روح هر انسانی وجود دارد، آغاز گردیده و لحظه لحظه و آرام آرام عمیق‌تر و روشن‌تر شده است. بررسی و ریشه‌یابی هر یک از آنها، نه به مفهوم تکرار مکررات و ابتلا به دوری بی‌سرافجام، می‌تواند بخش مهمی از تاریخ و فرهنگ ما را آشکار سازد و گوشه‌های تاریک خودی را روشن نماید، چه پرداختن به آرمانها و باورهای مردم حماسه بازگشت به خود و بازیافت آرمانها و فرهنگ خودی است.

می‌گویند: کسی که در دشتهای خشک و پهناور ایران سفر کرده است تقدس درخت و گیاه و آب را به‌خوبی احساس می‌کند. پس از فرسنگها راه پیمایی از فراز پشته‌ای و گردنه‌ای محیط کوچک و سبزی پدیدار می‌شود که همچون نگینی بر پهنه دشتهای خشک و سوخته نشسته است. درختانی چون چنار و سرو و انار که کم و بیش زندگی درازی دارند، خاصه به هنگام کهن‌سالی مورد ستایش و پرستش قرار می‌گیرند.

در برخی نواحی جنوبی ایران نخلها را حتی دارای نوعی زندگی بین انسان و گیاه می‌پندارند؛ با درختان کم بار سخن می‌گویند؛ و آنها را به باروری بر می‌انگیزند و...^۱. می‌گوییم: کسی که در دشتهای طراوت و پهناور ادب ایران نیز سفر کند، تقدس درخت را به خوبی احساس می‌کند. نیازی به فرسنگها راه پیمایی ندارد، چنان که در شعر ملای کرمانی و باذل مشهدی، درختان سرو و شمشاد و نخل و چنار و بید و تاک و سیب و به و آبنوس و عتاب و بادام و طوبی و سدرة المنتهی و... بعضی قدم بر قدم و بعضی به صورت تک درختهای سر به فلک برده و زیبا رویده‌اند و تا چشم کار می‌کند خورشید است و پیوند و تکثیر.

در این درختستان^۲ مدح علی^۳ بر ورق طوبی نوشته می‌شود (ملا / ۱۴۱)؛ درخت سخن را بامیوه‌های گوناگون می‌کارند (ملا / ۱۶۶)؛ نخل زیان به بار می‌آید (باذل / ۱۲، ۳۵، ۲۳۹، ۲۵۹)؛ درخت خشک طبع ثمر می‌دهد (ملا / ۱۴۲)؛ گاه نخل خواهش و توقع و امید به برنمی‌آید (باذل / ۷۹، ۸۲، ۳۰۸، ۸۵، ۲۹۵) و گاه نیز بارور است (باذل / ۹۱، ۷۳، ۶۲، ۱۸۶، ۷۹، ۳۰۹، ملا / ۲۰، ۳۳، ۱۰، ۲۶۲، ۹۹، ۸۰، ۸۹، ۲۵۳، ۷۶)؛ درخت خصومت بار می‌دهد (باذل / ۱۱۳، ۲۶۵، ۱۶۹، ۵۲)؛ نخل بیداد از پای می‌افتد (باذل / ۱۹۹)؛ نخل جهالت می‌بالد (ملا / ۲۶۱ / ۳۴۷) و درخت نبوت میوه‌های شیرین می‌دهد (ملا / ۲۶۶، ۱۱۷، ۶۵، ۷۱).

این جا درخت ماه رخسار است و می‌پرست. با چشمهای جادوی مست. سجده ناکرده مسجود ملایک است و آئینه جمال نمای حق و نمودار ذات علی^۴ (ملا / ۴)؛ از شرف، اشرف کاینات می‌شود و در نور آفتاب بی منتهای خالق رشد می‌کند و با آب علم الهی آبیاری می‌گردد و مهر علی^۵ را در دل دارد (ملا / ۴۶)؛ از خوف خدا در منزل قرب از هوش می‌رود (ملا / ۱۸۳)؛ آفرینش از آن بارور می‌شود (ملا / ۴۶، ۸۰)؛ ذات جان‌آفرین از آن نمایان است (ملا / ۸، ۹۹، ۱۲۶)؛ مهر در برابر ماه رخسارش بی قدر می‌گردد (ملا / ۶)؛ فرشته است و پیام رسان خدا (ملا / ۲۵، باذل / ۵۳)؛ مثل خورشید طلوع می‌کند (ملا / ۳۶، ۶۵)؛ در خانه کعبه می‌روید (ملا / ۱۰)؛ خدا را به آن سوگند می‌دهند (ملا / ۲۰۳)؛ معشوق است و پرغرور (ملا / ۲۰۴)؛ سراپا آتش است (ملا / ۴۸)؛

چهار رکن خانه کعبه و آسمان در برابرش قد خم می‌کند (ملا / ۱۹۸، ۳۴۵)؛ قبله‌گاه است (ملا / ۲۳، ۱۲۶)؛ آیات حق بر زبان می‌راند (بازل / ۲۳)؛ فرمان‌پذیر است (بازل / ۲۸، ۲۸۳)؛ بندگی می‌کند و سر بر خاک می‌ساید (بازل / ۱۹) نردبان عروج می‌شود (بازل / ۱۹، ۱۶۶، ۱۴۴، ۲۹۱)؛ سلحشور است و سواره و زره پوش (بازل / ۶۲، ۲۱۰ / ۳۲۳، ۱۵۹)؛ طنّاز و سیمین عذار است (ملا / ۲۳، ۱۶۱)؛ ماه از خجلتش در احتراق است و سروپای در گل (ملا / ۱۸۶)؛ ساقی است (بازل / ۷)؛ جوانی می‌بخشد (ملا / ۹۸)؛ نوحه می‌خواند (ملا / ۶۷)؛ پیمان می‌گسلد (ملا / ۱۳۱)؛ سوگواری می‌کند و از غم دو تا می‌شود (ملا / ۱۲۹، ۶۶)؛ به شهادت می‌رسد (ملا / ۳۵۳، ۸۶، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۹ / ۵۶، ۷۵، ۸۲)؛ چون بر خاک می‌افتد جهان می‌لرزد (ملا / ۱۲۳)؛ مطرب است و چنگ بر می‌گیرد و به صوت عراق و حجاز نغمه‌ها ساز می‌کند (بازل / ۳۳، ۳۶، ۱۴۹، ۱۰۷، ۱۵۵)؛ به شکرانه ورود شجره طیبه رسالت به بارگاه الهی در شب معراج سر بر خاک می‌نهد و سجده می‌کند (بازل / ۱۹) و چون روح پاک رسول خدا (ص) به اعلا علیین می‌رود، لبریز نور می‌شود (بازل / ۲۵۵) و... همه این ویژگیها باعث می‌گردد که باغبان باغ الست بر خود بیابد و خود پسند شود (ملا / ۱۸).

در این درختستان گاه نیز درختان سرکشند و بی‌خبر (بازل / ۱۰۲، ۱۵۲)؛ زیون و خوار (بازل / ۱۰۴) و تن به مرگ نهاده (بازل / ۱۶۰). درخت خدنگ آن فقط به کار ساختن تیر می‌آید (ملا / ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۹۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۲۴ و ۳۵۶) و درختان آبنوس آن یادآور گنبد آسمان و گاه تیرگی است (ملا / ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۸۲، ۱۳، ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۵۳، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۷۵، ۱۰۵، ۱۵۴). و بیدش نیز همیشه لرزان است (بازل / ۶۵، ۹۲، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۶۵، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۶۲، ۱۹۴، ۲۱۸، ۳۴۶).

با نگاهی عمیق، دقیق و گسترده به درختان شعر ملای کرمانی و باذل مشهدی می‌توان گفت که در شعر باذل در کنار درختان خواهش، امید، توقع، نفرت، بیداد و صبر و تک درختهای بادام و انار و انگور، ۸ درخت بید، ۶ سرو، ۳ شمشاد، ۲ چنار، ۴ طوبی، ۶ سدره، ۱۶ خدنگ و ۷۱ درخت بی نام دیگر روییده‌اند. درختان بارور و بی‌بر.

درختانی که بیشتر به صورت طبیعی بر شعر او سایه افکنده‌اند. خداوند دمانده نخل سرسبز است؛ شمار و مقدار و مساحت برگ درختان را می‌داند؛ پیامبر اکرم (ص) سهی سرو ماه سیمایی است که نور خدا از رویش پدیدار می‌شود و چنان زیبا و آراسته است که جان عدو نیز با دیدنش روحی فدا می‌گوید (۶۲)؛ سپاهیانش را به حفظ درختان تشویق می‌کند و آنان را از بریدن آنها باز می‌دارد (۱۶۹)؛ درختی است که قریشیان قصد دارند او را از بیخ و بن برآورند (۷۹)؛ برای تفکر در قدرت خداوند به درخت می‌اندیشد (۷)؛ در زیر درخت اقامت می‌کند (۲۰۷)؛ درخت به فرمان او پیش می‌آید و بر در غار قرار می‌گیرد و او را از شر دشمن در امان می‌دارد (۲۸)؛ کافران در زیر درخت به او ایمان می‌آورند (۵۹)؛ با اهدای سیصد درخت خرما سلمان را آزاد می‌کند (۳۵)؛ به فرمان او سرهای دشمنان به درخت آویخته می‌شود؛ سر و دست دشمنان دین چون برگ و بار درخت فرو می‌ریزد (۶۰)؛ و سرانجام درخت صبر او ثمر شیرین می‌دهد و عاصیان و مؤمنان از آن بهره بر می‌گیرند (۲۱). باذل شراب شعرش را از انگور باغ بهشت می‌سازد (۲۳۶) و در شعر او در بارگاه امام زمان (عج) نیز از چوب سدر ساخته شده است با حلقه‌های سیمین و زرین ماه و خورشید (۴).

در کنار درختان طبیعی شعر او، درختان حماسی نیز خودنمایی می‌کنند و اغلب پرده‌ای از حریر تشبیه و استعاره بر آنها افکنده است. مرموز نیستند و با اندک تأملی می‌توان آنها را از پس این پرده دید و زیبایی آنها را ستود. به‌خصوص وقتی که نخل زبان را با باده مدح علی (ع) آبیاری می‌کند و صد بغل گل از آن می‌چیند (۱۲). نخل کلک او میوه‌های شیرین سخنان آبدار به بار می‌آورد (۳۵)؛ درختان امید و توقع و تمنا و خواهش و صبر را به ثمر می‌رساند (۹۱، ۷۳، ۳۰۹) و درخت خصومت و نفرت و درخت ستم‌سایه را از پای می‌افکند (۱۹۹).

در شعر باذل گاه جلوه‌های نمادین بعضی درختان را می‌توان دید تا جایی که درخت نردبان سیمین و زرین عروج و عامل پیوند آسمان و زمین و یادآور درخت کیهانی می‌شود و در پیوندی نمادین با ماه و خورشید و ناهید و مار.^۱

۱- درباره این موضوع منابع و نوشته‌های متعددی وجود دارد که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

در شعر او پیامبر اکرم (ص) و فرشتگان و سربازان اسلام سروهای ماه رخسار و خورشید چهر و آزاد و سلحشورند (۷۵، ۸۲، ۲۳)؛ نیزه به دست و زره پوش و با عمامه سبز (۶۲)؛ سرافراز و سرسبز و جلوه‌ای از درخت واژگون - درختی که ریشه در آسمان و شاخه در زمین دارد و یادآور منوره عبری^۱ است. - درختانی که گل می‌افشانند و به شهادت می‌رسند (۸۳)؛ سروهای به خون غلتیده؛ نخلهای بارور گلزار دین (۲۳)؛ آیه خوان و نغمه پرداز آزادی و آزادگی؛ شمشاد آزاد و در عین آزادگی بنده نور؛ یادآور آزادگی ناهید در آیین مهر و نور^۲ (۳۴، ۳۵).

این جا شمشیر علی^۳ درختی است که بهار و خزان را یکجا دارد (۷۴)، تیشه‌ای است که با خون آبیاری می‌شود؛ می‌بالد و یادآور درخت اناری است که از تیشه خونین فرهاد عاشق می‌روید و در دست شمشاد آزاد مولا علی^۴ درخت و درفش آزادگی می‌گردد؛ تیشه‌ای است که بر درخت وجود دشمن فرو می‌آید. در شعر او دشمن نیز در پیوندی نمادین با مار درختی است که مار بر میان بسته و در جنگ چون درخت بازو می‌گشاید (۱۰۳).

اقا ملای کرمانی، شاعری که در پناه شرع خزیده و مداح ساقی کوثر گشته است، به نیروی فرهنگ فرمان پذیر خود باغ شعر خویش را با ۲ تک درخت بادام و به، ۲ سیب،

تج. ک. کویاجی، آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دستخواه؛ مهرداد بهار، اساطیر ایران؛ تیتوس بوکهارت، رمزپردازی، ترجمه جلال ستاری؛ شیرین ملکزاده بیانی، تاریخ مهر در ایران؛ مهرانگیز صمدی، ماه در ایران از قدیمی‌ترین زمان تا ظهور اسلام؛ جان ناس، تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز، ترجمه علی اصغر حکمت، پیروز، تهران، ۱۳۴۸.

۱- شمعدان هفت شاخه موسوم به منوره (Menorah) که مرده‌ریگ درخت روشنائی میان‌رودان است و از عمده‌ترین رمزهای میراث یهودیت محسوب می‌شود. هفت کاسه گل یا فنجان گل در شمعدان چند شاخه ساخته از زرناب که خیمه یا سایبان عبریان را روشن می‌کند، تقلیدی است از گل بادام بن که رمز نوزایی است. (رک. تورات، سفر خروج، فصل ۲۵، آیات ۳۳ تا ۳۵). منوره غالباً همتای درخت بازگون شمرده شده و تصویر آن دقیقاً به صورت چلچراغ است. (رمزهای زنده جهان، ص ۱۴ و داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۱، ص ۳۲۷).

۲- در آیین مهر سر از نشانه‌های ناهید و ناهید، ایزد بانوی آبها، رمزی از آزادگی و آزادی جویی است: «او آزادگی با عذاب را از خوشی و سعادت در بندگی برتر می‌شمرد. بندگی هیچ کس و هیچ چیزی را نمی‌کرد. او به تمام معنی یک عنصر آزاد و مستقل بود.» (جک لندن؛ گرگ و دریا، ترجمه جواد پیمان، کانون معرفت، ص ۲۲۹)؛ دیار شهریاران، ص ۱۰۹۶.

۳ انار، ۴ انگور، ۶ عناب، ۹ بید، ۱۸ طوبی، ۸ سدره، ۱۹ خدنگ، ۲۶ آبتوس، ۴۵ سرو و ۶۰ درخت بی نام و گاه تک درختهای امید و سخن می آراید و درختستانی به وجود می آورد که بیشتر درختان آن نورانی اند و پرغرور و یادآور درخت آسوریک^۱ درخت ویسپویش (همه تخمک)^۲، درخت آتش موسی، زیتون و طوبی، درخت نورمانی^۳، منوره^۴ عبری، درخت ایلیه^۵ آیین برهما^۶، آتش آتشکده^۷ زردشتیان و درخت سروی که زردشت از بهشت آورد و این درخت قبله گاه پیروان او گردید.

ملابمانعلی زیرکانه در شعر خود سرو را با بار نور - و بی گمان با نور خورشید درخشان اسلام - بارور می سازد. او با این شیرین کاری درخت سرو فرهنگ ایران را به نخل پر بار و طوبای اسلام پیوند می زند و آرام آرام از فضای فرهنگ پیش از اسلام و آیین زردشت و مانی و مهر و آتش به آیین نور می آید.

ملابمانعلی به درخت همچون خاطره و یادگاری عزیز که همواره با تفکر و سرفروشت مردم ایران همراه بوده، نگرسته و درخت را پا به پای فرهنگ ایران زنده و سربلند نگاه داشته و خاطره های آن را جاویدان کرده است. درختی که در شعر او ماه

۱- رک. ماهیار نوابی، منظومه درخت آسوریک، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶؛ ابراهیم قیصری، «منظومه ای به شعر دری نظیر درخت آسوریک»، سخن، دوره بیست و پنجم، دی و بهمن ۱۳۵۵، صص ۷۷۳ تا ۷۸۰ و سعید عربان، «درخت آسوری»، چیتا، ۶ (۱۳۷۶)، صص ۱۶۶ و ۲۵۳.

۲- رک. جی. کارنوی، اساطیر ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، اپیکور، تهران، ص ۳۶؛ علیقی منزوی، سی مرغ و سیمرغ، سحر، تهران، ۱۳۵۹، ص ۴۵؛ جهانگیر اوشیدری، دانشنامه مزدیسنا، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱، صص ۳۶۳ و ۴۷۸؛ د. ن. مکنزی، فرهنگ کوچک زبان بهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۵۲؛ مینوی خرد، ترجمه احمد فضلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴، صص ۸۲ و ۱۴۲؛ وستا سرخوش کرتیس، اسطوره های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۰؛ اوستا، کهنترین سرودها و متنهای ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، مروارید، تهران، ۱۳۷۰، ص ۴۰۰؛ اوستا، رشن پشت، بندهای ۱۳ و ۱۷؛ گزیده های زاداسپرم، فصل ۳، بند ۳۹ و بندش، ترجمه رفیقه بهزادی، ص ۱۲۵.

۳- ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران، ج ۶، صص ۹۸۴، ۹۸۵ و محمدتقی بهار، سبک شناسی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴- درخت ایلیه^۵ عالم برهما (طوبی) درختی است که بر اساس اوبانیاشاها آن که به راه خدایان دویانه (Devayana) می رود بالاخره در عالم برهما به آن درخت که همه میوه های جهان بر آن است می رسد. تازه وارد به زیر درخت ایلیه می رود و بوی برهما می گیرد. (جلال آشتیانی، تجزیه و تحلیل افکار عرفان گنوستی سیزم - میستی سیزم، بخش چهارم، ص ۱۰۵).

رخسار و خورشید چهر است و نور در درون دارد و قبله گاه می‌شود یا چون خورشید طلوع می‌کند و... خاطره‌های ازلی و فرهنگ اورمزدی خود را به فرهنگ ایران پس از اسلام کشانیده است و در سنخیت کامل با فضای حماسی شعر او به تن خویش پهلوانی است به کمال که همه لوازم مهتری و بزرگی را دارد. تاج بر سر شکوه فرمانروایی را به نمایش می‌گذارد؛ کلاه خود می‌پوشد؛ سنان و تیغ بر کف می‌گیرد؛ سوار اسب می‌شود؛ مفاخره می‌کند؛ می‌جنگد و به شهادت می‌رسد و هم‌تراز و هم‌شان عناصر حماسی منظومه و در امتزاج با اکسیر حماسه دارای همه ابعاد پهلوانی و حماسی می‌شود و با رشته‌ای پنهان و مرموز به فرهنگ و اندیشه و تفکر ایران قبل و بعد از اسلام پیوند می‌خورد. شیرین بری که حاصل این پیوند است مذاق جان را شیرین می‌گرداند و سبب ساز ستایش سبب آفرین می‌شود:

یکی سبب و یک به از آن شاخ چید بیاورد نزد رسول مجید
 پسبر گرفت و تناول نمود از آن سبب و سبب آفرین را ستود

ملا/ ۳۳

در شعر ملامناعلی درخت با انسان پیوندی دیرینه دارد. از همان آغاز خلقت، انسان سرو پای در گلی است که از خاک بر می‌آید و چنان نورانی و درخشان است که سینه‌اش غیرت درخت آتش موسی^ع می‌شود و آینه جمال نمای حق و نمودار ذات علی^ع (۴). سروی است که ماه و خورشید بر سر دارد و جز با نور نمی‌پیوندد (۶). نور علی نور است و سرایا آتش. حیات از روح الهی می‌گیرد و با آب علم الهی آبیاری می‌شود (۴). همچون درخت طوبی است. درخت عظیمی که حضرت رسول^ص در شب معراج دید که بر آن درخت نوری عظیم می‌درخشید. به همین جهت کمترین پایگاهش سدره‌المتنه است (۳۴۸) و طوبی از آن بار می‌گیرد (۴۰) و به آن امید می‌بندد و به شکرانه این عظمت و شکوه ناهید چنگ بر می‌گیرد و از طنازی او بر فلک می‌نازد. اما همین سرو که با آب علم الهی آبیاری شده است، تشنه با تبر ظلم از پای می‌افتد؛ از زمین و زمینی می‌گسلد؛ سرو آزاد می‌شود و به خدا و نور می‌رسد و سرش چون خورشید زینت سر نیزه می‌گردد (۱۲۶). یعنی، تداوم حیات و سرافرازی پرچم جاوید اسلام و ایران و یادآور درخت طوبی. این درخت می‌تواند یادآور درختی باشد که در افسانه‌ها و باور

مردم چین خورشید هر روز پس از شست و شو در دریاچه دژه روشنایی بر شاخه آن می‌نشیند و از این شاخه است که حرکت گردونه خورشید و نورافشانی آن آغاز می‌شود.^۱ این درخت نورانی یادآور درخت نور در مکتب مانی نیز می‌تواند باشد. درختی که «خورشید روشن و بدر برانده روشنی دهنده برزندگی کنند از تنه آن درخت و دختران بستایند همگی پیکر آن درخت را»^۲ و هم می‌تواند نشانی از درخت نور چینها داشته باشد، چه کلمه‌ای که شرق را در زبان چینی تصویر می‌کند از دیرباز خورشیدی است که بر درختی نشسته و نشانی که روشنایی را می‌نمایاند خورشیدی است که از درخت برخاسته و بر بالای درخت می‌درخشد.^۳

با نگاهی گذرا به سیمای پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، فاطمه زهرا (س)، خدیجه کبری (س)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و حضرت قاسم بن حسن، سربازان و دلاوران اسلام، ام سلمه، هنده، شهربانو، سلمان، دختر اسیر، طرمح، جندل، عمرو بن عبدود و خواهرش، شیبه و... در شعر ملامانعلی، می‌توان گفت که درخت علاوه بر پیوند نمادینی که با انسان دارد، پیوندی نمادین و بسیار عمیق با ماه، خورشید، آتش، زن، ناهید، آب، مهر (میترا)، چلیپا (صلیب)، شیر، بز و مار دارد و این همه نماد حیات، بالندگی، مرگ و رستاخیز و حرکت دوری در گردونه پرشکوه اسطوره و راز.

خاطره‌های خوش انسان از عناصر مینوی او را بر آن داشته است که به عنوان اصلی‌ترین عنصر هنری آنها را در صحنه زندگی خود حفظ کند. ماه، خورشید، آتش، آب درخت و حیوان نموده‌های مستقیم و یا غیر مستقیم نیروهای طبیعت و بازتاب بخشی از ادراکات انسان از جهان هستی و قوانین جاری آن هستند. این عناصر که در باور انسان مقدس بوده، به صورت نماد نیروهای برتر طبیعت و به شکل آشکار و پیدایی

۱- در اسطوره‌های مصری (Ra) خورشید - خدای روز پس از شست و شو در نیل آسمانی بر تاقی می‌نشند و دوازده قلمرو خود را که نماد دوازده بخش روز است، طی می‌کند. (اسماعیل شفق، اسطوره خورشید و شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۴، سال بیست و پنجم، زمستان ۱۳۷۱ و باجلان فرّخی، اسطوره‌های خورشید و ماه، کتاب جمعه، سال اول، شماره اول، ص ۱۱۴).

۲- سفرنامه شاردن، ج ۶، ص ۹۸۴.

۳- کریستی آنتونی؛ اساطیر چین، ترجمه باجلان فرّخی، اساطیر، تهران ۱۳۷۳، صص ۸۹ تا ۹۱.

در هنر و اندیشهٔ آدمی بازتاب یافته است.^۱

رابطهٔ عمیق و بسیار گستردهٔ درخت و آتش و نور در شعر مآلبمانعلی، شاعر زردشتی مسلمان شده، به حدی است که کمتر درختی را در درختستان شعرا و می‌توان یافت که ماه و مهر بر آن ندرخشد و آتشی در دل نداشته و نوری سراپای آن‌را فرانگرفته باشد.

بی‌گمان مآلبمانعلی آگاهانه و با بهره‌گیری از دانش عمیق خود سرو آزاد و سوگوار را در کنار آتشکده، آتش، ماه، مهر، زهره، آب، شیر و مار قرار می‌دهد و درختان نور را پیوند می‌زند و سپس درختستان نورانی و پرشکوه شعرش را پشتوانهٔ عظیم فرهنگی و دست مایهٔ بیان اندیشه‌های خویش می‌سازد و در تلاش برای رسیدن به مدینهٔ فاضلهٔ انسانی و ناکجاآباد خالی از بی‌رسمیها و بی‌شرعیها و بنیان نهاده بر پایهٔ آزادی و برای رهایی از خود و پیوستن به خدا درختان شعرش را نور باران می‌کند و زیرکانه میان این درختان حماسی و نمادهای درخت رابطه‌های بسیار و شگفت‌انگیز به وجود آورده، گستردگی فرهنگی و دانش اساطیری خویش را به نمایش می‌گذارد.

شاید از رابطهٔ قوی بنیاد درخت سرو و همهٔ نمادهای مربوط به درخت و از جمله ماه، خورشید، میترا، ناهید، زن، شیر، مار و آب به‌خصوص در شعر مآلبمانعلی باسانی نتوان گذشت. با توجه به این که سرو از نشانه‌های ناهید و ناهید رمز آزادی و آزادگی است.

سرو درخت ایران است. آزاد و همیشه سرافراز؛ این درخت به علت سرسبزی، قامت همیشه برافراشته و تناسب و زیبایی فطری مظهري از جاودانگی، نامیرایی و کمال بوده و این ویژگیها سبب گردیده است که نزد اقوام و ملل مختلف و خاصه در نزد ایرانیان مقدس و گرامی گردد.

ایرانیان سرو را مظهر گیاهی اهورامزدا می‌دانستند. در میان آریاییها نیز درخت سرو ارزنده و گرامی و نماد این قوم و ملت بوده است، چنان که در مراسم مذهبی و اعیاد شاخه‌های این درخت را به علامت جاودانگی و زندگانی دراز به دست می‌گرفته‌اند.

۱- محمد جزمی و دیگران، هنرهای بومی در صنایع دستی باختران، مرکز مردم شناسی، تهران، ۱۳۶۳.

در اساطیر ایرانی سرو درختی بهشتی است که زردشت دو شاخه از آن را از بهشت آورد و در کاشمر و فریومد با دست خویش کاشت. می‌گویند گشتاسب اطراف سرو کاشمر کاخهای زیادی بنا کرد و از آن درخت قبله گاهی برای زردشتیان ایجاد کرد.^۱ از جمله ویژگیهای سرو آن است که در برابر بادهای تند و طوفان، خمیده شده و سر بر زمین می‌ساید اما نمی‌شکند و پس از پایان طوفان دوباره قد راست می‌کند. همچون ملت ایران که در طول تاریخ همواره در معرض هجوم اقوام مختلف بوده، اما همواره ایران خم شده در برابر طوفان سهمناک هجوم قبایل، دوباره کمر راست کرده و به حرکت و سازندگی و حیات خود ادامه داده است. شاید نگار بته جقه که بسیار مورد توجه ایرانیان بوده و هست و در تمام هنرهای تزئینی آنان به کار رفته، اشاره‌ای به این تاریخ پرفراز و نشیب داشته باشد. این نقش را سروی دانسته‌اند که در نتیجه وزش باد خمیده است و یا مرغی که سر در سینه فرو برده و یا زنی که چادر بر سر دارد و سر در گریبان کرده است؛ برخی نیز آن را به آتش زردشت تشبیه کرده‌اند.^۲

شک نیست که حقایق آیین زردشت و جهان بینی مزدیسنی و آگاهی از آیینهای پیش از اسلام در بارور شدن آرای این شاعر مسلمان عقیده مند تأثیر زیادی داشته است و او زیرکانه در بزرگداشت درخت، نور و خورشید و همه نمادهای هم‌پیوند با آن بین نظر اسلام و آیینهای ایران باستان سازش برقرار کرده است.

۱- حمدالله مستوفی قزوینی، نزهةالقلوب، به اهتمام گای لسترانج، مطبوعه بریل، لیدن، ۱۳۳۱ / ۱۹۱۳، ص ۲۳ و قدمعلی سزّامی، از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی ققه‌های شاهنامه)، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۵۸۲

۲- کارتوس هلمهارت، «فردوسی و ادبیات حماسی»، مجموعه سخنرانیهای نخستین جشن توس، سروش، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۵۸؛ دانشنامه مزدیسنا، ص ۱۰۲؛ تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام، ص ۱۲۲؛ غلامحسین رنگچی، گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی تا ابتدای دوره مغول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۰۸؛ مری بویس، تاریخ کیش زردشت، اوایل کار، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۵۷؛ قدمعلی سزّامی؛ از رنگ گل تا رنج خار، شکل شناسی داستانهای شاهنامه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۸۴؛ منصور روزی، هنر و صنعت قالی در ایران، انتشارات رز، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۳۶؛ حسین آذرباد و فضل‌الله حشمتی رضوی، فرشنامه ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۲۸، احمد دانشگاه، فرهنگ جامع فرش ایران، تهران، ۱۳۷۳، صص ۱۰۰ و ۳۳۱ و *The last language of symbolism*, P. 268-279

با تأمل در رازها و رمزها - و به‌خصوص راز درخت و ارزشهای فرهنگی آن - در شعر او می‌توان نحوه انتقال حماسه پهلوانی را به حماسه عرفانی-مذهبی که مسأله‌ای اساسی در فرهنگ ایران است، مشاهده کرد و جلوه‌های شکوهمند درخت را در شعر او عصاره اندیشه و ذوق و خلاصه تدبیر و تفکر و پرتو جان قوی مایه و نمودار آشکار روح بزرگ مسلمانی و ایران دوستی او دانست و شاید بتوان وی را حیات بخش حقایق رمزی و تمثیلی حکمت ایران باستان در افق معنویت معرفت اسلامی پس از سهروردی به‌شمار آورد.

ملای کرمانی در پی کوشش بدیع و ارزشمند خویش در برقراری پیوند و سازش میان فرهنگ پریار اسلام و حکمت و فرهنگ ایران باستان و عناصر اسطوره‌ای موفق شده است در حالی که مسلمانی عقیده مند و شیعی و مدحتگر مولا علی^(ع) است، با بهره گیری از معارف اسلامی حقایق رمزی و تمثیلی حکمت ایران باستان را نیز مشاهده کند و از طریق حماسه مذهبی-عرفانی خویش به آن حیات تازه‌ای ببخشد.

شاعر کرمانی که وارث دو سنت بزرگ فکری اسلام و زردشتی بود، آگاهانه در جهان‌بینی نوری خویش در صدد احیای حکمت خسروانی و فرهنگ ایران باستان در دامن حکمت اسلامی برآمده است. به نظر می‌رسد که تفسیر او از فرهنگ پیش از اسلام مبتنی بر جهان بینی و جهان شناسی از بر اساس نور و ظلمت بوده است. او با طرح مسأله نور و جلوه دادن شکوهمند درختان نورانی در شعر خویش موفق به این آمیختگی و احیا شد، بدون آن که تألیف دو فرهنگ و تجدید حیات و رستاخیزی که در حیات معنوی ایران پیش از اسلام ایجاد کرد، به هیچ وجه اندکی از مقام و ارزش معنوی و اسلامی و شیعی او بکاهد. بلکه بر عکس، اسلام در شعر او منبعی فیاض و نورانی است که در پرتو آن گذشته باستانی ایران رونق از دست رفته را باز می‌یابد و انقطاعی که میان فرهنگ قبل و بعد از اسلام مدتها بر فرهنگ ایران حاکم گردیده بود، از میان می‌رود. به قول لویی ماسینیون: روحانیت اسلام همچون نوری بود که ایران به وسیله آن جهان را ز پشت منشور درخشان اساطیر قدیم خویش مشاهده کرد.^۱

۱. سید حسین نصر، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱، چاپ پنجم،

در هر حال، در نماد پردازی شعر شاعر کرمانی آیا می‌توان سرو سرافراز وجود ملامانعلی را - که خود حاصل پیوند خجسته دو درخت سرو فرهنگ ایران و نخل پربار فرهنگ اسلام است - دید و از نخل زبان او که به مدح علی^ع منور گردید (۸۱)، میوه انسان چید (۷) و آیه سوگند به سرو را از زبان او شنید (۲۰۳) و میوه نخل خشک طبعش را که به برکت این سوگند سراپا آتش است (۱۴۲) و مایه رشک نخل طور گردیده (۴۸) و پراز میوه‌های گوناگون شده است (۱۶۶) چشید و درخت نور آیین مانی، درخت آتش موسی، درخت نخل مریم، آیه والتین و الزیتون، درخت طوبای آیین اسلام، درخت ایلیه آیین برهما و درخت هرویسپ تخمک (ویسپویش) و زیواس آیین زردشت و ارزشهای فرهنگی این درختان را به خاطر نیاورد.

آیا می‌توان درخشش خورشید و ماه را بر سرو قامت بلند و سرافراز محمد^ص (۶)، علی^ع (۹۹)، فاطمه (س)، حسن و حسین - علیهما السلام - (۳۱۳، ۱۳۰، ۲۶۶، ۱۱۷، ۱۹۸، ۳۵۴) دید و حاصل زهرا و درخشان طوبا و سرو را که درخت نور است (۳۰، ۳۳) چید و سرو و شمشاد آزاد بوستان پیامبری را که چون آفتاب در بستر بیماری می‌سوزد و چون ماه لب فروسته است، مشاهده کرد (۲۷۳) و میان آیینهای مهر و ماه پرستی و آیین مانی و آیین مقدس نور (اسلام) ارتباط برقرار نساخت و رندی شاعر کرمانی را نستود که چگونه آرام آرام از فضای فرهنگ پیش از اسلام به دنیای پاک و روشن آیین اسلام و نور می‌آید.

آیا نمی‌توان خاطره زلزله‌ای را که پس از فرو افتادن سرو بهشتی کاشمر در زمین افتاد با فرو افتادن سرو وجود مبارک امام حسین^ع و لرزش زمین، زنده کرد. (۱۲۳).

آیا می‌توان سر مبارک درخت حماسی و سرافراز حماسه پرشور و پرشکوه کربلا را که زینت نیزه گردید و آن را نورانی ساخت (۱۲۶)، مشاهده کرد و آن را یادآور درخت

۱- فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، صص ۳۷۱ و ۲۲۰؛ لغت نامه دهخدا، ذیل ریواس و ریباس؛ ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۳، ج چهارم، صص ۴۰۲، ۶۲، ۱۷۲، ۱۹۶؛ محمد رضا نراهانی، «اسطوره زرتشت پیامبر رفورمگر»، چیستا، سال یازدهم، شماره ۲ و ۳ (۱۳۷۲)، صص ۱۲۴؛ اسطوره‌های ایرانی؛ صص ۲۰، تاریخ کیش زردشت، اوایل کار، صص...؛ محمد مهدی ناصح، «ردپایی در کوره راه خرافات» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال ۱۴، شماره اول، بهار ۱۳۵۷، صص ۲۰۰؛ ایران کوده، شماره ۱۶، چاپ دوم، صص ۶۲ تا ۶۵.

طوبی و نماد پرچم پرافتخار اسلام و ایران - که در آن خورشید بر بالای درخت خودنمایی می‌کند - ندانست و آیا نمی‌توان سرو قامت شهربانورا در ماتم سالار شهیدان - که ناله آتشین او تاج جمشید را می‌سوزاند و نخل طور را به ناله وامی‌دارد- (۱۲۹) نماد نخل عزای عاشورا و پیوند عمیق و عشق و احترام زردشتیان ایران به حسین بن علی^ع دانست. بزرگواری که در عزایش طوبی چون ناهید نغمه ساز می‌کند و از هر شاخه‌اش آتشی برپاست (۶۷). سروی که از آن نور می‌تابد و قبله خدای ودود است (۱۲۶) و یادآور سرو بهشتی زردشت و قبله‌گاه پیروان او (۱۲۶). آیا می‌توان در شعر ملامانعلی، سرو آزادی را که از خورشید تاب ربوده و آب چرخ برین را برده است و ماه آسمان از خجلت او سر در حجاب کرده و زهره از شرم رخسارش در احتراق فرو رفته و آزادی مهریه او شده است (۱۸۶) دید و راه به آیین مهر و آناهیتا و ماه نبرد و مهرگیا را به خاطر نیاورد. همچنان که نمی‌توان صحنه پرشکوه پریدن و جهیدن سرو وجود سلمان را از بند آتش پرستی در شعر باذل مشاهده کرد (۳۴) و اسارت شمشاد آزاد وجودش را در بند آیین مقدس نور دید و رابطه نمادین درخت و آتش و نور و آزادگی و سرو و شمشاد و آیین مهر و ناهید را نادیده گرفت.

آیا می‌توان صحنه پرشکوه فرود آمدن فرشتگان سبزپوش و سروهای آسمانی را دید و جبرئیل را در قامت سروی ماه رخسار که ماه را از چشم فسون‌ساز بابل فریب پنهان داشته و چون زهره با نوای حجاز و آوای عشاق سلام پروردگار را به احمد^ع می‌رساند و یا در شب پیوند دو درخت نور - علی^ع و فاطمه^س - معجری را از آسمان هدیه می‌آورد که از هر رشته آن ماه و مهر و زهره رامشگری می‌کند (۳۶) مشاهده کرد، و درخت واژگون را (درختی که ریشه در آسمان و شاخه در زمین دارد و نماد عالم غیب و شهادت است) در برابر چشم مجسم نکرد و میان ماه و سرو و ناهید و هاروت و ماروت ارتباط برقرار نساخت.

آیا می‌توان از کنار قبله کرمان و واجب شدن سجده بر آن (۱۶۱) بدون در نظر گرفتن سروهای بهشتی زردشت و سروهای سیمین عذار کرمان گذشت و سرو ابرقو و آتش و خاکستر گلزار ابراهیم و آمیختگی سرگذشت ابراهیم و زردشت را به خاطر

نیاورد.^۱

آیا می‌توان دو سرو و شمشاد آزاد و خورشید چهر گلشن پیامبری را در زیر خیمه‌ای که محمد^(ص) با افکندن عبای خویش بر دو درخت ساخت، در حالی که از طویای وجود مبارک آن حضرت بالا می‌روند و زینت دوش آن بزرگوار می‌شوند (۲۶۶)، مشاهده کرد و آن‌گاه راه خیال را به دنیای پرشکوه رازآموزی شامانها که در آن راز آموز در زیر خیمه از درخت هفت پلّه که نماد درخت کیهانی است، بالا می‌رود تا به خورشید برسد، بست.^۲

آیا می‌توان زیباترین و پرشکوه‌ترین صحنه پر راز و رمز شعر ملامانعلی کرمانی را به هنگام برآمدن و طلوع ماه وجود محمد^(ص) و شیرخدا، علی^(ع)، در عالی‌ترین درجه رفعت و هفتمین پلّه نخل سبز منبر در حالی که مهر از دیدنشان خجل گشته و درهای عرش به روی آن دو بزرگوار باز شده و خروش محمد^(ص) به گوش می‌رسد که: «این دست دست خداست» (۲۹۱)، دید و وسعت اندیشه و عمق فرهنگ فرمان پذیر ملای کرمانی را در برقرار کردن پیوند میان درخت، ماه، خورشید، شیر، درخت کیهانی و درخت هفت پلّه آیین شامانها و نردبان هفت پلّه آیین میترا نستود. به خصوص آن که در آیین مهر، شیر مظهر میتراست و چهارمین مرحله از هفت مرحله سیر و سلوک نیز در این آیین مرحله شیر است.^۳

عروج از سدره المنتهی زیباترین جلوه پرشکوه درخت در شعر ملامانعلی راجعی کرمانی و باذل مشهدی است. عروج از درختی که حقیقت نور محمدیه هفتاد هزار سال ساکن آن گردید. درختی که پیامبر بزرگوار اسلام^(ص) در شب معراج از آن گذشت در حالی که فرشته مقرب درگاه الهی از رفتن باز ماند:

به اجلال می‌رفت آن مقتدا بدین گونه تا سدره المنتهی

۱- حبیب‌الله فضایی، داستان اصحاب رس و زمان و مکان احتمالی آن، انتشارات میثم شمار، اصفهان، ۱۳۶۳.

۲- میرجا الیاده، آیینها و نمادهای آشناسازی (رازهای زادن و دوباره زادن)، ترجمه نصرالله زنگویی، انتشارات آگه، ۱۳۶۸، صص ۳۹ تا ۴۲ و ۱۴۰ تا ۱۴۹ و جلال‌الدین آشتیانی، عرفان گنوسی سبزم میستی سبزم، بخش اول شامانسم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲، صص ۴۹ تا ۵۴.

۳- هاشم رضی، آیین میتراپیسم، بهجت، ۱۳۷۱، ص ۳۰۷.

چو از سدرۃ المنتهی در گذشت فرومانده جبریل از او بازگشت

ملا/ ۱۴۴

او در این عروج چنان رخس همت می تازد که پره‌های جبریل فرو می ریزد:

چنان رخس همت برانگیخته که در سدره جبریل پر ریخته

ملا/ ۱۶۶

زیباترین تصویر معراج از درخت هفت پله را زمانی می توان دید که محمد (ص) پله پله بالای منبر می رود در حالی که دست در دست مولا علی (ع) دارد. دست در دست کسی دارد که دستش دست خداست. دستی که با رسول خدا بیعت کرده و چون بر دوش پیامبر قرار می گیرد، پیامبر خود را بالاتر از سدرۃ المنتهی می بیند:

به دوش من این دست چون کرد جا فرا رفتم از سدرۃ المنتهی

ملا/ ۲۹۳

دست او دستی است که چون نخل قامت محمد (ص)، در منزل قرب از هوش می رود، زیب دوش محمد (ص) می گردد و مانع از پای افتادن نخل قامتش می شود:

چو در منزل قرب رفتم ز هوش مر این دست شد مرا زیب دوش

نکردی به دوشم گر این دست جای مرا نخل قامت فتادی ز پای

ملا/ ۱۸۳

پیامبر (ص) دست در دست علی (ع) از مهر بر منبر می نگرند و در پله هفتم قرین دارنده بی نیاز می گردد. در آخرین پله نور خدا بر آنها می تابد و آنها همچون دو ماه بر بالای درخت نورافشانی می کنند و درهای عرش به رویشان گشوده می شود:

به صدر سیم پایه چون کرد جا فرارفت از سدرۃ المنتهی

چو بر پایه هفتم آمد فراز قرین شد به دارنده بی نیاز

دو مه تافت از آسمان مهبی دوشه یافت اورنگ شاهنشهی

نبی چون بر آن پایه بنهاد پا بااستاد در دست دست خدا...

ز دیدارشان مهر گشته خجل ز رخسارشان نورها مضمحل

در عرش بر رویشان بازگشت از ایشان دو گیتی پر آواز گشت

چون آن دست در دست او گشت راست خروشید کاین دست دست خداست

ملا/ ۲۹۱

جبرئیل به شکرانه این شکوه در سیمای سروی جوان و خرامان و در جامه‌ای ابریشمین و گلگون با لبهایی که از آب کوثر نشان دارد بر او ظاهر می‌شود و جان جهان از تنش تازگی می‌یابد. جبرئیل سروی است که ماه بر سردارد، اما ماه را از چشم فسون‌ساز بابل فریب پنهان داشته و با نوای حجاز و آواز عشاق سلام پروردگار را به احمد^(ع) می‌رساند:

بدیدش جوانی چو سرو روان	ز جان و تنش تازه جان جهان
عیان کرده اندر سر سرو ماه	نهان کرده مه را به زیر کلاه
ز چشم فسون ساز بابل فریب	روده ز جادوی بابل فریب
نوای حجاز عرب ساز کرد	به آواز عشاق آواز کرد
که با احمد از کردگارت سلام	که پروردگارت رساند پیام

۲۵/۴

طوبی نیز به نشانه خرمی و خوش آمدگویی و به شکرانه طلوع خورشید وجود رسول خدا^(ص) از مشرق آن نغمه‌ها سر می‌دهد و به صوت عراق و نوای حجاز سرود «درون و بروم پر از نور توست» می‌خواند:

چو بر سوی طوبی خرامید شاد	دو صد نغمه طوبی ز دل برگشاد
نوایی ز هر شاخ او گشت راست	ز هر برگ آن نغمه راست خاست
ز هر دوحه‌اش نغمه‌ای کرد ساز	به صوت عراق و نوای حجاز
بباید بر خود ز شادی چنان	که بگذشت هر شاخش از لامکان
خروشید و گفتا به بانگ بلند	که ای از تو کون و مکان ارجمند
مرا این همه سرفرازی ز تو	ز کون و مکان بی نیازی ز تو
درون و بروم پر از نور تست	بر هر تهالم ز نیروی تست
اگر نه ز نور تو نخلم نکاشت	کجا باغ جنت چو من نخل داشت
ز هر برگ آن نغمه زیر و بم	نوا ساز شد سوی خیرالام
نبی چون شنیدی از او این سرود	نمودار بودی بر او هر چه بود

۳۴/۴

باذل مشهدی نیز در شعر خود نردبانی هفت پله از سیم و زر می‌سازد تا پیامبر

بزرگوار اسلام^{۱۴} در شب معراج از خاک تا افلاک سفر کند و پله پله تا ملاقات خدا پیش رود و خود را به سدره‌المنتهی و خلوتگاه قاب قوسین برساند و با خدا سخن گوید. نردبانی که یادآور درخت کیهانی است و پیوند مقدس آسمان و زمین:

یکی نردبان دید از سیم و زر	که از صخره بد تا فلک راهبر
براقش چو آمد بر نردبان	به یک دم زدن رفت در آسمان
چو بر آسمان نخستین رسید	درش را به سوی درون بسته دید...
وز این نوع می‌کرد در هر فلک	ملاقات با انبیا و ملک
چنین رفت تا سدره‌المنتهی	از او گشت جبریل از آن جا جدا
به خلوتگاه قاب قوسین شد	سخن سنج یا رب کونین شد

باز/ ۹۱

این منبر یادآور درخت کیهانی است؛ درختی که در مرکز عالم رویده و رمز کیهان و آفرینش آن است. این درخت که ریشه در زمین و شاخه در آسمان دارد و ماه و خورشید و ستارگان میان شاخ و برگ آن همچون میوه‌های تابناک می‌درخشند، وسیله دست یافتن به طاق آسمان است و دیدار با خدا. صعود از این درخت نشانه تلاش و دست یابی به حقیقت، نور و جاودانگی است و مطابق اعتقادات دیرین، این درخت در مرکز عالم قرار گرفته و از این محور گذار از یک حریم کیهانی به حریمی دیگر انجام می‌پذیرفته است.

نماد پردازی عروج به آسمان به کمک درخت همواره بیانگر فراسو رفتن است و آزادی. گویای گسستن از حالت تجربه روزمره است و جلوه روحانی بخشیدن به آن در باستانی‌ترین مرحله فرهنگ. عروج از نردبان درخت هفت پله بودا را به قلّه نظام کیهانی رساند. یعنی گذر از عالم عین و شهادت به عالم غیب. این درخت رمز محور کیهانی است و در آیینهای قربانی برگزار کننده از خود نردبان و پلی می‌سازد که تا جهان کیهانی می‌رسد.^{۱۵}

۱- میرچالپاده، اسطوره، رویا، راز، ترجمه رؤیا منجم، چاپ دوم، ۱۳۷۵، صص ۱۰۱ به بعد؛ جلال الدین کزازی، رویا، حماسه، اسطوره، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۱۵.

بالا رفتن شمنها نیز از هفت پله درخت کیهانی با هدف دست یابی به رفعت عالی عالم که با شمال کیهانی یا مرکز جهان برابر گرفته شده و نیز نردبان هفت پله‌ای که راز آموز در رموز میترایی از آن بالا می‌رود و بالا رفتن مسیح و نماد درخت کیهانی و نماد مرکز جهان در نمایش صلیب (درختی که از زمین به آسمان بر شده و تمام حدود جهان را تقدس بخشیده) هم از این نوع است.

حرکت به سوی مرکز نوعی عبور و انتقال است از ناسوت به لاهوت. از موهوم سپنجی به واقعیت و جاودانگی. از مرگ به زندگی و از انسان به خدا. رسیدن به مرکز معادل است با تقدیس شدن و تشرّف به رموز به ترتیبی که حیات ناسوتی و موهوم پارینه جای خود را به زندگی نوینی بخشد که راستین و ماندگار و سازنده است.

مطلوب ملامانعلی کرمانی و باذل مشهدی حکومت علی^(ع)، حکومت درخت کیهانی و شمشاد علمدار، و برافراشتن پرچم جاوید اسلام و ایران است؛ برقراری حکومت نظام خیر و نظام احسن. این است که هر دو شاعر، رندانه ماه وجود محمد^(ص) و علی^(ع) را بر بالای درخت هفت پله می‌نشانند تا سر بلند و سرفراز بر جهان نورافشانی کنند. حدیث ایران و کرمان نیز در شعر ملامانعلی حدیثی دیگر است. چون به وصف ایران و زیارویان آن می‌رسد سروهای طناز آن سبب ساز خجلت و پا در گلی سرو بوستان می‌شوند:

به هر پای سرویش سرو چمان که در شک از آن سرف سرو روان
فرومانده بر طرف جو پا به گل از آن سرو طناز گشته خجل

ملا / ۱۶۱

و کرمان سروستانی است که از خاکش سهی سرو سیمین عذار می‌روید؛ سایه خدا بر آن می‌افتد؛ قبله عالم و جایگاه اهل دل می‌شود و سجده کردنش بر خاص و عام فرض می‌گردد. این است که باید از عزت و شرف بر خود بیالد:

ببال ای بر و بوم کرمان زمین ز عزت و شرف تا به چرخ برین
زمین تو بالاتر از آسمان مکان تو بالاتر از لامکان
به سوت دل اهل دل مایل است مگرد در دلت جای اهل دل است

تورا پایه سربلندی ز چیست
مگر کثورت با خدا ساخته
به جای گیا رسته در مرغزار
مگر با خلیل از شرف همدمی
براهیم دارد به کویت مقام
که شد سجده ات فرض بر خاص و عام

ملا/۲۳

شاید هم از این روست که ملابمانعلی، باغبان شیرین کار کرمانی و نهال باغ جمشید و کی، پس از آن که ماهرانه ۲۱۰ درخت سرافراز را در درختستان شعرش می‌نشانند و رندانه و مکرر به نیروی فرهنگ فرمان پذیر خویش دو درخت نخل پرثمر فرهنگ اسلام و سروفهنگ ایران را با میوه‌های خوش به هم پیوند می‌زند به پاس نوشیدن از جام می بقا و خاک پایی و مدحتگری ساقی کوثر مورد تحسین قرار می‌گیرد و چنین بر خود می‌بالد:

که بادا هزاران هزار آفرین
که راجی چه خوش گفت در شأن من
خدا را به ما گو که راجی کجاست
ز آواز او دل گراید همی
ز گفتار ایشان بخندید پیر
که راجی همین رند نیک اختر است
که این رند نیک اختر نیک پی
و لکن نه جامش از این می پر است
شده در دو گیتی از آن کامیاب
ز جام بقا ساقی اش داد می
از آن بر سرش از شرف افسر است

به راجی ز نزد جهان آفرین
که از صوت او تازه شد جان من
که از صوت او جان ما در نواست
ز راز خوشش جان فزاید همی
به سویم تبسم کنان شد بشیر
که درج سخن را از او گوهر است
نهال است از باغ جمشید و کی
که از دوره کیقباد و کی است
که گردید خاک ره بوتراب
که روشن ضمیر است و فرخنده پی
که مدحتگر ساقی کوثر است

ملا/۲۸۷

نگارنده به شکرانه این شکوه و پیوند مبارک دو درخت فرهنگ ایران و اسلام

دستی برافشانده و نام خدایی برخوانده و عیارانه برای نظاره قیامت قامت درختان پرشکوه و سر به فلک برده مقدس و دریافتن پیام نهفته در بطن آنها به درختستان شعر ملامانعلی و برای مقایسه‌ای - هر چند کوتاه و گذرا - به درختستان شعر باذل مشهدی قدم گذاشته تا شاید بتواند پیوند جاودانه دو درخت پر ثمر و سرافراز فرهنگ اسلام و ایران را در این باغستانها نظاره کند و دیگران را نیز برای نظاره این شکوه و پیوند و هم برای نظاره دیگر درختان فراخواند و تلاشی کند برای پیوند ادبیات و زندگی؛ پیوند با پدیده‌ای از پدیده‌های هستی که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار.

و بنا به فرموده رسول اکرم (ص) و به حکم آن که «درخت افکن بود کم زندگانی، کم گویی و گزیده گویی رارها کرده و هیچ درختی را نیفکنده، اما درخت بید همیشه لرزان و آبنوس سیاه را تا حدی از نظر دور داشته است. چه نه لرزانی و ترس را می‌پسندد و نه سیاهی را، مهمتر آن که این جا همه چیز سرافراز و سربلند و سرسبز است. سبزتر از سبز. رنگ اسلام، رنگ آرامش و اطمینان قلب؛ رنگ سربلندی و افتخار. این جا درختان حماسی سر بر فلک می‌سایند و سرفرازند و نور علی نور.

اگر در شعر ملامانعلی کرمانی، طویی در مقابل سرو نو خیز باغ حسن (قاسم بن حسن) مثل بید بر خود نمی‌لرزید و اگر دیو پلید در برابر کردار زشت ازرق - که با دین الهی و قاسم بن حسن به ستیز برخاسته - چون بید خروشان و لرزان نمی‌شد؛ اگر نصرانی در برابر شاه دین، حضرت امام حسین (ع)، بید آسا ناامید و لرزان نبود و اگر کونین از غم سرو افتاده وجود مبارک امام حسین (ع) و هم در برابر نهیب «طرماع»، یاور حضرت علی (ع)، مانند بید بر خود نمی‌لرزید؛ اگر دو گیتی پس از شنیدن خبر قتل سیدالشهدا به دست شمر، بید لرزان نمی‌شد و خسرو پرویز پس از دریافت نامه حضرت رسول (ص) چون بید نمی‌لرزید و اگر در شعر باذل بید وجود طلحه، مرحب یهودی، حارث و ابوسفیان در برابر رجز خوانی غرور آمیز حضرت علی (ع) و سعد عباده نمی‌لرزید و اگر درخت وجود قیصر روم پس از شنیدن این سخن غرور آمیز «دحیه» که گفت:

در آیین ما جز اله و دود روا نیست دیگر بر ما سجود

از ترس خدا بید لرزان نمی‌گشت و از همه زیباتر و پرشکوه‌تر اگر حضرت

رسول^(ص) عباى خویش را بر روی «حذیفه» که از سرما چون بید می‌لرزید نمی‌انداخت و یادآور آیین مباحله و حدیث کسا - که در آن حضرت رسول^(ص) عباى خویش را بر روی دو درخت انداخت و خیمه ساخت - و یادآور خیمه راز آموزان آیین شامانها و عروج آنها از درخت هفت پله در این آیین نمی‌گردید و در نبرد بی‌امان سرافرازی و ذلت، دلیل و ترسو چون بید بر خود نمی‌لرزید و شجاع و سرافراز چون سرو قد بر نمی‌افراشت و اگر این درخت یادآور داستان ترس و ناامیدی و تبدیل هسپریدها (الهه‌های مأمور نگهبان سیبهای زرین) به درختان سپیدار و نارون و بید نمی‌شد، نگارنده این درخت را لگدخوار می‌کرد و از بن برمی‌آورد و به پای مجازات سنگین آن نیز می‌نشست^۱.

سرانجام، اگر این رسم تا امروز رواج پیدا می‌کرد که تاجی از مورد و برگهای درختان همیشه سبز غار و برگ بو و سرو و .. را به نشانه تجلیل بر سر شاعران بگذارند، بی‌گمان این تاج برازنده سر ملابمانعلی کرمانی، ستاینده و خاک پای مولا علی^(ع) بود. اما امروز هم می‌توان به نشانه سپاس، درختان نخل و سرو بر مزارش نشانند که نخل درخت شیرین‌بر و پر ثمر اسلام و سرو نماد سرافرازی ایران است.

با این امید که این کاوش نمونه‌وار در جهان نهان درخت و این تلاش اندک در باز نمودن و برگشودن رازهای اسطوره‌ای و باور شناختی آن روزنی - هر چند تنگ - به جهان فراخ، جاودانه و شگفت‌انگیز که جهان فرهنگ ماست، گشوده باشد و فضای کار، سرشار بوی جنگل باشد و هرم نخلستان تفتیده از آن برخیزد.

نگارنده در این سفر شورانگیز به درختستانهای شعر ملای کرمانی و باذل مشهدی در انتظار طلوع صبح اربعینها به سرآورده تا دریافته است که: «رگهای درخت از زندگی

۱- در اخبار هندیان برای هر گناهی به‌خصوص یک دوزخ قایلند، چنان که مثلاً برنده اشجار به «اسپترن» می‌رود. رک. ابوریحان بیرونی، فلسفه هند قدیم از کتاب تحقیق ماللهند، ترجمه اکبر دانا سرشت، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ص ۶۷. مجازات قطع درخت یادآور مجازاتهای زیر است: مجازات «ایزیکتون» قهرمان تسالی، که به علت قطع درخت به گرسنگی مبتلا شد و خود را درید و خورد؛ ماجرای «لیکورک» که در حال جنون درخت انگور دیونیزوس را قطع کرد و پس از کشتن همسر و فرزند به دست رعایای خود کشته شد و «لیروتیوس» که به کیفر قطع درخت زیتون با تبر خودش به قتل رسید. رک. پیر گرمیل، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات امیرکبیر، صص ۲۹۹، ۲۵۹، ۲۲۹ و ۳۴۷.

